

نظریه فرمان (یا امر) الاهی تعدیل یافته

A MODIFIED DIVINE COMAND THEORY

گروه ترجمه رشته تخصصی کلام اسلامی مؤسسه امام صادق - علیه السلام -

از جمله‌ی این شرایط آن است که خداوند ظلم را - به خاطر خود ظلم - فرمان نمی‌دهد. یا به صورت عام‌تر: خداوند به مخلوقات انسانی خویش عشق و محبت می‌ورزد. لازم نیست که عشق و محبت الاهی تنها چنین شرط مفروض باشد.

نظریه پرداز «فرمان الاهی تعدیل یافته» می‌تواند بگوید که امکان این که خدا به ظلم - به خاطر خود ظلم - فرمان دهد، در نظام اخلاقی دینی مسیحی - یهودی آن گونه که او می‌فهمد عرضه نشده است. این امکان عرضه نشده است، به این معنا که مفاهیم درست و نادرست به چنان طریقی مطرح نشده‌اند که اعمال بتوانند به نحو صحیحی

اما من می‌خواهم استدلال کنم که پذیرش یک شکل تعدیل یافته از نظریه‌ی (اخلاق مبتنی بر) فرمان الاهی در مورد نادرست اخلاقی ... برای من هنوز میسر است.

بر اساس این قرائت و تفسیر دوم از این نظریه، این گزاره که «چیزی اخلاقاً نادرست یا مجاز است» تا حدی بیانگر اراده یا فرامین خداست، ولی نه در باره‌ی عشق و مهربانی او. به هر حال، بیان و گزاره‌ای این چنینی، مستلزم این است که شرایط خاص برای کاربرد پذیری مفاهیم متدین نسبت به درستی و نادرستی (صواب و خطای) اخلاقی برآورده شده است.

ببیندیشد که در آن وضعیت خداوند به ظلم - به خاطر خود ظلم - امر می‌کند، می‌یابد که در ارتباط با آن نوع فرمان خدا نمی‌تواند نگرشی مشابه پیدا کند، و مفهوم اراده یا فرامین الهی در آن صورت نمی‌تواند همان کارکرد را در زندگی اش دارا باشند. او به همین دلیل نخواهد گفت که در آن وضعیت نافرمانی خداوند نادرست و خطا یا اطاعت از او درست و صواب خواهد بود. در عین حال او نخواهد گفت اطاعت خدا در چنین وضعیتی «نادرست» خواهد بود، زیرا او عادت کرده است که واژه نادرست را برای این امر استعمال کند که بگوید چیزی بر خلاف خواست و اراده خداوند است؛ ظاهراً به نظر او این طور نیست که استفاده از واژه درست و صواب جهت بیان تنفر و اشمئزاز شخصی خود نسبت به فعلی باشد که مخالفت با آن هیچ حجیت الهی ندارد به همان نحو او نخواهد گفت مخالفت کردن با امر خدا به ظلم، «درست» (به معنای مجاز اخلاقی) خواهد بود؛ زیرا ظاهراً به نظر او روش صحیحی نیست که دیدگاه و نگرش شخصی اش را در مورد عملی اظهار دارد که هماهنگ با حجیت الهی نیست.

به این طریق برداشتها و مفاهیم متدین در باب درستی و نادرستی اخلاقی متبلور در وضعیتی می‌شود که در آن، او اعتقاد دارد که خدا به ظلم - به خاطر خود ظلم - امر می‌کند، یعنی بدان گونه که الآن کارکرد دارند، کارکرد

درست و نادرست گفته شوند. اگر عقیده بر آن است که خدا ظلم را به خاطر خود ظلم فرمان می‌دهد، نظریه پرداز «فرمان الهی تعدیل یافته» می‌پذیرد که به لحاظ منطقی ممکن است که خداوند به ظلم - به خاطر خود ظلم - فرمان دهد اما معتقد است که انجام چنین کاری از خدا غیر قابل تصور است. ایمان داشتن به خدا فقط اعتقاد به وجود خدا نیست، بلکه اعتماد داشتن به محبت و مهربانی خدا نسبت به انسان‌ها نیز هست. مفاهیم متدین از نادرستی و مجاز بودن اخلاقی در حیطه‌ی حیات دینی او (یا جامعه دینی او) مطرح می‌شود و بنا بر این در حیطه‌ی این فرض است که خداوند به ما عشق و محبت می‌ورزد.

مفهوم اراده یا فرامین خدا، کارکرد خاصی در زندگی فرد متدین دارد و استفاده و کاربرد واژه‌های «درست» به معنای مجاز اخلاقی و «نادرست» به کارکرد این مفاهیم مرتبط است.

اما یکی از دلایلی که چرا مفهوم «اراده و خواست خدا» می‌تواند چنین نقشی داشته باشد این است که محبت و عشقی که اعتقاد بر این است که خداوند به انسانها دارد، باعث ایجاد نگرشهای خاصی در باب عشق به خدا و سرسپردگی نسبت به اراده‌ی او در شخص متدین می‌شود. اگر متدین به وضعیت باور نکردنی - اما به لحاظ منطقی، ممکن -

فرمان الاهی تا حدی مبتنی به ارزش گذاری ایجابی و مستقل شخص متدین در باب انواعی از اشیاست که اعتقاد بر این است که خدا به آنها امر می کند.

اما در این صورت منتقد فلسفی اعتراض می کند که متدین باید يك مفهوم و برداشت پیشینی غیرخداشناسانه از درستی و نادرستی اخلاقی داشته باشد که بر حسب آن در مورد قابل قبول بودن فرامین الاهی داوری می کند. و پذیرش این که شخص متدین دارای مفهوم برداشت پیشینی غیر خداشناسانه از درست و نادرست اخلاقی است، به معنای دست کشیدن از نظریه فرمان الاهی است.

ضعف این اعتراض فلسفی این است که از توجه کردن به وجوه تمایزی که میان مفاهیم ارزشی مختلف می توان ترسیم کرد، قاصر است. اعتراض کننده، از این واقعیت که شخص متدین بعضی امور را مستقل و فارغ از اعتقاداتش در باره فرامین الاهی ارزش گذاری می کند، به طور غیر موجه (و ناحق) نتیجه می گیرد که متدین باید برداشتی از درست و نادرست اخلاقی داشته باشد که مستقل از اعتقاداتش نسبت به فرامین الاهی است. این نتیجه گیری غیر معتبر است، زیرا ارزش گذاری هایی می توانند تحقق داشته باشند که مستلزم و متضمن داوری در باره درست و نادرست اخلاقی نباشند. برای

نخواهند داشت؛ زیرا او مستعد و مایل به این امر نیست تا از این و اژه ها برای بیان این که عملی درست یا نادرست است ... استفاده کند.

اعتراضات به نظریه فرمان الاهی تعدیل یافته

نظریه فرمان الاهی تعدیل یافته به روشنی متدینان را آن گونه تصویر می کند که به پاره ای از امور مستقل از ارتباطشان با فرامین و اوامر الاهی ارزش می دهد. اگر متدین نمی گوید که عدم انجام ظلم به خاطر خود ظلم نادرست و خطاست، از این روست که برای محبت و مهربانی ارزش قایل است و از ظلم متنفر است به طریقی که حداقل تا حدی مستقل از این اعتقاد اوست که خداوند به مهربانی امر کرده و از ظلم نهی نموده است.

شاید این مطلب اساس و مبنای اعتراضات فلسفی و کلامی بر نظریه فرمان الاهی تعدیل یافته باشد اما فکر می کنم این اعتراضات قابل جوابگویی است.

اشکال فلسفی تقریباً به این صورت است که اگر اموری وجود دارند که مستقل از ارتباطشان با فرامین الاهی ارزش گذاری می کنم، در آن صورت مفاهیم ارزشی من نمی توانند به درستی بر حسب فرامین و اوامر الاهی تحلیل شوند. بر اساس نظریه فرمان الاهی تعدیل یافته پذیرش اخلاق مبتنی بر

همان‌طور که قبلاً متذکر شدیم نظریه پرداز فرمان الهی تعدیل یافته همچنین دلایلی دارد که چرا اخلاق (مبتنی بر) فرمان الهی را در برخی حالات منطقیاً ممکن که معتقد است واقعی و عینی نیست، نمی‌پذیرد. همه این دلایل به نظرم می‌رسد مستلزم ارزش گذاری‌ای مستقل از اخلاق (مبتنی بر) فرمان الهی هستند. شخصی که چنین دلایلی دارد خواستار برخی امور نظیر سعادت و خوشبختی و برخی خوشنودی‌ها - برای خود و دیگران است. او از ظلم نفرت دارد و مهربانی و محبت را دوست دارد؛ او شاید یک احترام (توأم با ترس) مینوی و منحصر به فرد خاصی نسبت به خدا دارد. و اینها نگرشهایی نیستند که او صرفاً به خاطر اعتقاداتش در باب فرامین الهی دارد. هر چند اینها نگرش‌هایی نیستند که مستلزم احکامی راجع به درست و نادرست اخلاقی باشند.

این قرائت از نظریه‌ی فرمان الهی (همین‌طور) ممکن است برای برخی از متدینان از لحاظ کلامی هم قابل اشکال به نظر آید. مطمئناً یکی از دلایل این که چرا نظریه‌های فرمان الهی در باب اخلاق برای برخی متکلمان خوشایند است جلب توجه می‌کنند این است که چنین نظریه‌هایی به نظر می‌رسد تناسب خاصی با این نیاز (خواسته) دینی دارند که خداوند موضوع (و متعلق) برترین وفاداری و سرسپردگی ما باشد. اگر

نمونه، ممکن است من صرفاً چیزی را دوست داشته باشم و یا خواستار آن باشم و یا نسبت به چیزی احساس تنفر می‌کنم.

بنابر این، آنچه که نظریه پرداز فرمان الهی تعدیل یافته اتخاذ خواهد کرد این است که متدین برخی امور را مستقل از ارتباطشان با فرامین الهی ارزش گذاری می‌نماید، اما این که این ارزش گذاری‌ها داوریهایی درباره‌ی درست و نادرست اخلاقی نیستند و فی‌نفسه (نیز) مستلزم داوریهایی در باره درست و نادرست اخلاقی هم نیستند. از طرف دیگر او (نظریه پرداز مذکور) معتقد است که چنین ارزش گذاری مستقل، متضمن (و یا حتی ضروری برای) احکام در باب درست و نادرست اخلاقی‌ای است که همچنین متضمن اعتقاداتی در باره خواست یا فرامین الهی می‌باشد. طرفدار اخلاق (مبتنی بر) فرمان الهی معمولاً قادر است دلایلی برای وفاداری و طرفداریش ارائه کند. دلایلی از این نوع می‌تواند این گونه باشد: من معمولاً به خاطر عشق و محبت خدا سپاسگزار او هستم. «چون من آن (نظریه) را قانع کننده‌ترین شکل حیات اخلاقی یافته‌ام»، «زیرا اگر زندگی نباید به یک لذتهای آنی تنزل کند (یا از هم بپاشد) باید یک قانون اخلاقی عینی باشد و من نمی‌توانم بفهمم اگر اراده خدا نباشد، چطور آن قانون می‌تواند تحقق داشته باشد».

نظریه پرداز «فرمان الهی»
 تعدیل یافته» می پذیرد که به
 لحاظ منطقی ممکن است که
 خداوند به ظلم - به خاطر خود
 ظلم - فرمان دهد اما معتقد است
 که انجام چنین کاری از خدا
 غیر قابل تصور است . ایمان
 داشتن به خدا فقط اعتقاد به
 وجود خدا نیست ، بلکه اعتماد
 داشتن به محبت و مهربانی خدا
 نسبت به انسان ها نیز هست .

عالی ترین تعهد و پیمان ما در زندگی انجام دادن اعمال درست صرفاً به خاطر این که درستند باشد و اگر درستی آنچه درست است صرفاً به خاطر این است که خدا آن را خواسته یا به آن امر کرده است در آن صورت مطمئناً برترین وفاداری (و سرسپردگی) ما نسبت به خداوند می باشد . اما نظریه ی فرمان الهی تعدیل یافته به نظر نمی آید چنین مزیتی را داشته باشد . زیرا نظریه پرداز فرمان الهی تعدیل یافته - چنان که قبلاً دیدیم - بالاجبار می پذیرد که برای طرفداری اش از اخلاق (مبتنی بر) فرمان الهی دلایلی دارد و داشتن این دلایل مستلزم آن است که اموری وجود دارد که او مستقل از اعتقاداتش راجع به فرامین الهی به آنها ارزش می دهد . بنابر این ، در مورد او صحیح نیست گفته شود که ملزم به انجام اراده الهی است دقیقاً به خاطر این که آن ، اراده خداست او به انجام آن ملزم است تا حدی به خاطر امور دیگری که مستقلاً ارزش گذاری می کند . در واقع ، به نظر می رسد که برخی موقعیت های منطقی ممکن وجود دارند که در آن موقعیت ها ، نگرش های کنونی او ، وی را ملزم به اطاعت از فرامین الهی نمی کند . (برای نمونه : اگر خدا به ظلم - به خاطر خود ظلم - فرمان دهد) این امر حتی ممکن است بیانگر این معنا باشد که او به اموری نه تنها مستقل از فرامین الهی ، بلکه چیزی بیش از فرامین الهی ، ارزش می دهد .

ما در اینجا يك معضل واقعی در انگیزه ی اخلاق دینی داریم . این واضح است که متدین یهودی - مسیحی فرض می شود که خدا را کانون اعلای عسلیق خود قرار می دهد . يك تفسیر ممکن از این واقعیت به قرار ذیل است : اطاعت از هر آنچه خدا ممکن است فرمان دهد ، تنها چیزی است (یا لا اقل باید تنها چیزی باشد) که متدین به خاطر خود آن و بیشتر از هر چیزی (و هر چیز دیگری) به آن ارزش می دهد . هر چیز دیگری که او ارزش گذاری می کند تنها به درجه ای فروتر از اطاعت خدا و به عنوان يك وسیله (و راه) برای نیل به اطاعت خدا ارزش گذاری می کند (یا باید بکند) این برداشت از انگیزه

دیگری خارج و مستقل از آن ارزش گذاری نمی شود. انگیزه‌ی تشخیص جهت یابی اخلاقی شخص در زندگی، معمولاً بسیار پیچیده‌تر از آن است. و در بردارنده‌ی تکثر و تعدد نگرش‌های ارادی و عاطفی در باره‌ی انواع متفاوتی است که لا اقل تا حدودی مستقل از یکدیگرند. به هر صورت من فکر می‌کنم نظریه پرداز فرمان الهی تعدیل یافته ملزم است که بگوید که آن امر در مورد انگیزه اخلاقی اش صحیح است.

پس به چه معنایی نظریه پرداز فرمان الهی تعدیل یافته می‌تواند معتقد شود که خداوند کانون اعلا‌ی علایق (و وفاداری) اوست؟ من در باره علاقه و وفاداری صادقانه به خداوند - که در دین یهودی - مسیحی خواسته شده است تفسیر ذیل را پیشنهاد می‌کنم: در این تفسیر ایده و عقیده حیاتی این نیست که یک چیزی به خاطر خودش و بیشتر از هر چیز دیگری ارزشمند (و معتبر) باشد و هیچ چیز دیگری مستقل از او (ارزش گذاری نشود به آسانی پذیرفته می‌شود که متدین انگیزه‌های متعددی برای موضع اخلاقی اش خواهد داشت و این که این انگیزه‌ها حداقل تا حدودی مستقل از یکدیگرند. باز مورد قبول و پذیرش است که میل به اطاعت فرامین خداوند (هر چند که باشند) ممکن نیست قوی‌ترین این انگیزه‌ها باشد.

آنچه مورد ادعاست این است که برخی

اخلاق دینی ظاهراً موافق با یک نظریه فرمان الهی غیر تعدیل یافته از نادرستی (خطای) اخلاقی می‌باشد.

اما من فکر می‌کنم این یک برداشت واقع‌گرایانه نیست. برای نمونه علاقه و وفاداری به خدا، به وسیله خود متدینان اغلب این گونه توجیه می‌شود که انگیزه و علت آن سپاسگزاری (و تشکر) برای نعمت‌های اعطا شده است و من فکر می‌کنم که این واضح است که سپاسگزاری در بسیاری موارد دلالت می‌کند بر این که نعمت‌ها حداقل تا حدی دارای ارزشی مستقل از وفاداری به خدا هستند. به همان نحو، من فکر نمی‌کنم اکثر متدینان یهودی - مسیحی بگویند اگر امر خدا به ظلم به خاطر خود ظلم عصیان و مخالفت شود نادرست و خطا خواهد بود. و اگر من نسبت به آنچه فکر می‌کنم، محق باشم، نشان می‌دهد که ارزش گذاری ایجابی آنها از (نگرش طرفدارانه و مستقل عاطفی - ارادی نسبت به) انجام هر چیزی که ممکن است خدا به آن فرمان دهد، به روشنی برتر از ارزش گذاری منفی آنها در مورد ظلم نیست.

در تحلیل انگیزه اخلاقی به نحو عام و انگیزه اخلاقی یهودی - مسیحی به نحو خاص - احتمالاً یک اشتباه است که فرض شود تنها یک چیز وجود دارد (یا مورد انتظار است که وجود داشته باشد) که به نحو والا و به خاطر خودش ارزش گذاری می‌شود و با هیچ چیز

متدین تشخیص داده شود. ظاهراً چنین انگیزه‌هایی ممکن است شخص را در جهت‌های مختلف و متضاد با یکدیگر بکشاند. اما در اخلاق یهودی - مسیحی اعتقادات در مورد آنچه خداوند در واقع اراده می‌کند (اگر چه او می‌توانست نحوه دیگری اراده کند) فرض شده که شخص را قادر می‌سازد تا این انگیزه‌ها را، به اصطلاح در وفاداری‌اش به خدا و خواست او به هم پیوند دهد آن چنان که آن انگیزه‌ها همگی با هم عمل کنند. بدون شك متدین باز انگیزه‌هایی دارد که با وفاداری و علاقه‌اش به خدا متغایرند. اما ایده و عقیده دینی این است که همه‌ی اینها صرفاً میل‌ها و انگیزه‌های زودگذر و لحظه‌ای هستند که تحت کنترل قرار می‌گیرند. آن (انگیزه‌ها) نباید مجاز باشند که عمل ارادی (انسان) را تحت تأثیر قرار دهند. نیروهای روحی و اهداف و تمایلات کنترل‌کننده‌ی پایدارتر و عمیق‌تر، فرض می‌شوند که در وفاداری و عشق به خدا جذب (و یا ذوب) می‌شوند. اما بر طبق تفسیر من نیازی نیست که با ایده آل دینی و یهودی مسیحی ناسازگار باشند که این آمیختگی انگیزه‌ها، این تلفیق و ترکیب نیروهای اخلاقی، مبتنی بر اعتقاد به گزاره‌های خاصی باشند که حقایق (ممکن) در مورد خدا لحاظ شده‌اند.

ادامه دارد

اعتقادات راجع به خدا، متدین را قادر می‌سازد که انگیزه‌هایش را در علاقه (و وفاداری) به خدا و فرامین او تلفیق (و هماهنگ) گرداند. برخی از این اعتقادات در مورد آن چیزی هستند که خدا فرمان می‌دهد یا اراده می‌کند (به طور ممکن، یعنی اگر چه او منطقاً می‌توانست چیز دیگری به جای آن فرمان دهد یا اراده کند).

برخی از انگیزه‌های مورد بحث ممکن است خودخواهانه (یا خودپسندانه) نامیده شوند. آنها شامل علائق (و تمایلاتی) برای ارضای (و خشنودی) خودش - که اعتقاد بر این است که خداوند عرضه کرده است عرضه خواهد کرد - می‌باشد.

انگیزه‌های دیگر می‌تواند تمایلاتی برای خشنودی سایر مردم باشند. این انگیزه‌ها ممکن است «نوع دوستانه» دیگر خواهانه» نامیده شوند. باز هم انگیزه‌های دیگری ممکن است (از نوع) تمایلات برای خشنودی کسی نباشند. اما ممکن است ارزش‌گذارهایی در باره برخی انواع عمل به خاطر خود آن اعمال باشند. اینها می‌توانند (انگیزه‌های) «آرمان‌گرایانه» نامیده شوند.

من فکر نمی‌کنم استدلال من به شدت مبتنی بر این طبقه بندی (تقسیم بندی) خاص (دقیق) باشد، اما به نظر معقول (موجه) می‌رسد که همه‌ی این انواع - و شاید انواع دیگری نیز - ممکن است در زمره‌ی انگیزه‌هایی برای موضع اخلاقی شخص